عالمی در چنگ ظالمی

**مؤلف:**

**دكتر يوسف قرضاوی**

**مترجم:**

**عبدالرحمن الله وردی**

**این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.**

**www.aqeedeh.com**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:**  |  | book@aqeedeh.com |
| **سايت‌هاى مفيد** |
| www.mowahedin.comwww.sadaislam.comwww.islamhouse.comwww.bidary.netwww.tabesh.netwww.farsi.sunnionline.uswww.sunni-news.net www.mohtadeen.comwww.ijtehadat.comwww.nourtv.netwww.videofarsi.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.comwww.shabnam.ccwww.kalemeh.tvwww.islamtape.comwww.blestfamily.comwww.islamworldnews.comwww.islamage.comwww.islamwebpedia.comwww.islampp.comwww.zekr.tv |

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[پيشگفتار مترجم 1](#_Toc418104835)

[سعيد بن جبير كيست؟ 5](#_Toc418104836)

[مقدمۀ مؤلف 7](#_Toc418104837)

[سعيد بن جبير كيست؟ 8](#_Toc418104838)

[فصل اول 10](#_Toc418104839)

[پرده اول 10](#_Toc418104840)

[فصل دوم 21](#_Toc418104841)

[پرده اول 21](#_Toc418104842)

[پرده دوم 32](#_Toc418104843)

[فصل سوم 35](#_Toc418104844)

[پرده اول 35](#_Toc418104845)

[پرده دوم 41](#_Toc418104846)

[پرده آخر 49](#_Toc418104847)

پيشگفتار مترجم

دكتر يوسف قرضاوی عالمی ربانی و سخنوری توانا، نويسنده و شاعری معروف و يكی از برجسته‌ترين دانشمندان معاصر و از كادر رهبری نهضت مهم جهانی اخوان المسلمين است.

اين دانشمند مبارز در روستای (صفط تراب‌) مصر در سال 1926 ميلادی در خانواده‌ای متدين و فقير متولد شد. و در ايام كودكی در حاليكه دوساله بود از سايه مهربان پدر محروم گشت، و در ده سالگی تمام قرآن كريم را حفظ نمود، و هميشه صبح‌ها به مدرسه دولتی و عصرها به حوزه علميه می‌رفت و در سال 1952 ميلادی از دانشكده اصول الدين فارغ التحصيل شد، و نيز همان سال مجدداً در امتحان شركت كرد و از دانشكده ادبيات عربی فارغ التحصيل گرديد و در سال 1973 ميلادی موفق به اخذ دكترا شد.

دانشجويی، دكتر قرضاوی در زمانی بود كه بعلت جهل و نادانی و بی‌تفاوتی مسلمين، دولت‌های اسلامی از خط اصلی كه پيامبر اسلام و خلفای راشدين آن را طرح ريزی كرده بودند، انحراف پيدا كردند و به درستی مصداق كامل پيشگوئی پيامبر بزرگوار ص قرار گرفتند كه می‌فرمايد: «أَلا إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّلْطَانَ سَيَفْتَرِقَانِ، فَلا تُفَارِقُوا الْكِتَابَ، ‌أَلاَّ إِنَّهُ سَيُوَلِّي عَلَيكُم أُمَراءُ يَرضون لِأَنْفسِهِم مَا لا يَرضونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُم أَذَلُّوكُم وَإِنْ عَصَيْتُمُوهُم قَتَلُوكُم قَالُوا: مَاذا نَفعَلُ يَا رَسول الله قَالَ: كُونُوا كَأَصْحابِ عِيسى، نُشِرُوا بِالمناشِير وَحُمِلُوا عَلَى الخَشَبَ، فَوَالَّذِي نَفسُ مُحَمَّدٍ بِيَده ِلَمُوتَة فِي طَاعَةِ اللهِ خَيرٌ مِنْ حَياةٍ فِي مَعْصِيَةِ الله» «ای مسلمانان، آگاه باشيد كه بزودی قرآن و حكومت (دين و سياست) از همديگر جدا می‌شوند، ولی شما دستورات قرآن را رها نكنيد وآگاه باشيد كه بزودی بر سر شما كسانی حكومت می‌كنند كه سلطه و قدرت را فقط برای خودشان دوست می‌دارند و آن را برای شما دوست نمی‌دارند، پس اگر شما از دستورات ساختگی آن‌ها پيرو و اطاعت كنيد، شما را بذلت می‌كشانند، (زيرا كسانيكه از دولت‌های ظالم و ستمگر فرمانبری و اطاعت می‌نمايند در ميان توده مردم مسلمان بعنوان مزدور و خود فروخته شناخته می‌شوند آبرو و حيثيت اجتماعی خودشان را از دست می‌دهند) و اگر نافرمانی كنيد شما را قتل عام می‌كنند، صحابه فرمودند: يا رسول الله در آن هنگام ما چه كار كنيم، پيامبر اسلامص فرمود: شما همچون پيروان حضرت عيسی باشيد، كه با اره تكه تكه و دار زده شدند، سوگند به ذاتی كه جان محمد در دست اوست، مرگ در راه خداوند از زندگی كه نافرمانی خداوند در آن باشد بهتر است».

و نيز از حضرت علي روايت است كه پيامبر اسلامص فرموده است: «سَيَكُونُ بَعْدِي أُمَرَاءُ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيهِم وَصَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُ، وَليسَ بِوَاردٍ علىّ الْحَوْضِ، وَمَنْ لَمْ يَدخُل عَلَِيهِم وَلَمْ يُعِنْهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَلَمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكِذْبِهِمْ فَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَ هُوَ الْوَاردُ علىّ الْحَوْضِ» (مسند احمد، ترمذي).

«بزودی بعد از من مسئولانی (ظالم و ستمگر) حكومت می‌كنند هر كس نزد آن‌ها برود و دروغ‌های آن‌ها را تائيد كند و آن‌ها را بر ظلم و ستمشان ياری نمايد، آن شخص از امت من نيست و من از دوستان او نيستم و روز قيامت بر حوض كوثر بر من وارد نمی‌شود.

و هر كس كه نزد آن‌ها نرود و آن‌ها را بر ظلمشان ياری ننمايد و دروغ‌های آن‌ها را تائيد نكند او از امت من است و من از دوستان او هستم و روز قيامت برحوض كوثر بر من وارد می‌شود».

بهرحال، حكّام ظالم و ستمگر نظام حياتبخش، اسلام را رها كرده از نظام و قوانين استعمارگران شرق و غرب پيروی می‌كردند و فقط نام اسلام را سرلوحه برنامه‌ها، و سخنرانی‌ها و رسانه‌های گروهی خود قرار می‌دادند و بس، تا ملت‌های ستمديده و ناآگاه خود را با شعارهای جالب و فريبنده اسلامی، گول بزنند و بسكوت وادار نمايند و مسلمانان آگاه و مبارز را با نام اسلام و قرآن بر عليه خدا و رسولش قلمداد كنند و سر آن‌ها را از تن جدا نمايند.

آری، در طول تاريخ يكی از بزرگترين حربه‌های فرعون و فرعونيان، سو‌ء استفاده از كلمات و شعارها، برای اجرای اعمال شوم و ننگين خويش بوده است.

و اما اين جوان آگاه مكتب رسول الله، از شعار فريبنده فرعون صفتان گول نمی‌خورد و طبق وظيفه شرعی، هميشه راهپيمائی‌های دانشجويان مسلمان را قيادت و رهبری می‌كند و آن‌ها را برعليه ظلم و ستم، شاه ستمگر ملك فاروق و فرعون قرن بيستم جمال عبدالناصر خون آشام، می‌شوراند و مصداق سنت ياوران اديان الهی يك بار در عهد ملك فاروق و دوباره در زمان جلاد زمان جمال عبدالناصر راهی زندان می‌شود.

دكتر قرضاوی در سال 1956ميلادی از زندان آزاد می‌گردد، حكومت فرعونی، او را از سخنرانی و تدريس منع می‌كند ولی خفاشان كور دل تا كی می‌توانند نور دعوت الهی را خاموش سازند، ﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨﴾ [الصف: 8].

«مى‏خواهند با سخنان خود نور خدا را فرونشانند و خداوند كامل كننده نور خود است و هر چند كافران ناخوش ندارند»

دكتر قرضاوی از راه تدريس و سخنرانی راه دعوت اسلامی را مسدود می‌بيند از قلم توانای خويش كار می‌گيرد و در همان زندان ده‌ها كتاب از جمله همين نمايشنامه را بنام **(مسرحية تاريخية سعيد بن جبير وحجاج بن يوسف)** و كتاب ارزشمند (الحلال والحرام في الإسلام) را به رشته تحرير در می‌آورد و منتشر می‌سازد و پس از انتشار كتب دولت استعمارگر احساس خطر می‌كند و برای هميشه او را از مصر تبعيد می‌نمايد و تا امروز هم در تبعيد بسر می‌برد.

دكتر قرضاوی می‌داند که بر جهان هستی نظام عليّت حكم فرما است و تمام تحولات جديد عالم زنجيروار به علل و اسباب گوناگون و مختلف گذشته وابسته و مرتبط‌اند. به اين خاطر اقوام و ملل زنده هميشه مطالعه تاريخ جهان و خصوصاً تاريخ و سيرت بزرگان خويش را در سرلوحه كارهای مهم خود قرار می‌دهند زيرا می‌دانند كه تاريخ نقطه‌های ضعف و قدرت، عروج و زوال، اقوام را بازگو می‌نمايد و نسل جديد را به بهترين اصول پيشرفت و تقدم و تعالی رهنمون می‌سازد و بنابراين يكی از مهمترين نقشه‌های استعمارگران شرق و غرب اين است كه هر گاه می‌خواهند ملتی را از زندگی شرافتمندانه محروم سازند و به بردگی و بندگی بكشانند، جوانان و نسل جديد آن ملت را از تاريخ با عظمت گذشته‌اش غافل و بی‌خبر می‌سازند چنانچه يكی از استعمارگران می‌گويد: (هر گاه می‌خواهی ملتی را خوار و نابود سازی و از زندگی شرافتمندانه‌اش محروم نمائی، حال او را از گذشته منقطع بگردان زيرا كه در آن صورت بزرگان قوم آرزوی ترقی و پيشرفت را نخواهند داشت و جوانان درباره آينده تفکر و انديشه نخواهند كرد). شاعر بزرگ و متفكر اسلام علامه اقبال لاهوری درست فرموده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زنده فرد از ارتباط جان و تن |  | زنده قوم از حفظ ناموس كهن |

و برای اينكه حال مسلمين از گذشته منقطع نگردد، دكتر يوسف قرضاوی زندگی فقيه مبارز و محدث نمونه حضرت سعيد بن جبير را به رشته تحرير درآورده است زيرا سرگذشت. اين تابعی بزرگوار برای جوانان مسلمان و متعهّدی كه می‌خواهند دنيای پرفتنه امروز را از ظلمت و تاريكی و از جور و ستم تبه كاران نجات دهند از واجب‌ترين كارها است تا از صبر و استقامت و ايمان عميق او كه دشمنان قبل از دوستان به فضيلتش گواهی داده‌اند، آگاهی يابند، زيرا زندگی شجاعانه او نه تنها برای اسلام و مسلمين بلكه برای تمام آزادگان و همه انسان‌های روی زمين مايه افتخار است.

تاريخ گواه است كه ملت مسلمان هميشه به رهبری دانشمندان روشنفكر و علمای مبارز عليه هر نوع ظلم و ستم مبارزه كرده است. و خصوصاً عليه جلاد عصر اموی استاندار عراق حجاج بن يوسف ثقفی و اما حجاج تا دندان مسلح، با حملات نا به هنگام، زندان و شكنجه، كشتار و قتل عام مردم بی‌دفاع و مظلوم عمليات آن‌ها را خنثی می‌ساخت ولی مسلمانان سخت‌ترين شكنجه‌ها را در بدترين شرايط تحمل می‌‌كردند هزاران نفر راهی زندان و اموالشان مصادره می‌شد و هزاران مارك مخالفت با خدا و رسول می‌خوردند و جام شهادت می‌نوشيدند و از آن جمله تابعی بزرگوار حضرت سعيد بن جبير است.

سعيد بن جبير كيست؟

حضرت سعيد بن جبير تابعی بزرگوار در سال 46 هجری متولد شد و چون تعداد كثيری از ياران با وفا و اصحاب پيامبر اسلام ص در قيد حيات بودند، آن‌ها را با چشم خويش ديده بود و از آن‌ها علم و دانش ايمان و استقامت، جهاد و مبارزه كسب نمود و خصوصاً ‌از مفسران قرآن حضرت عبدالله بن عباس ب و حضرت عدی بن حاتم و حضرت عبدالله بن مغفلو از اولين فرزند اسلام در مدينه منوره بعد از هجرت نبوی و شهيد بزرگوار حضرت عبدالله بن زبير و محدث و شهيد بزرگوار حضرت عبدالله بن عمر بن الخطاب بيشتر استفاده نمود.

امام بزرگوار سعيد بن جبير، در عهد استانداری خون آشام و ستمگر حجاج بن يوسف ثقفی زندگی می‌كرد حجاج كسی بود كه می‌گفت: (من در دنيا فقط از يك چيز لذت می‌برم وآن كشتار و خون ريزی است و بس).

درباره او خليفه عدالت‌گستر اموی حضرت عمر بن عبدالعزيزمی‌فرمايد: (اگر در روز قيامت تمام ستمگران امت‌های گذشته حاضر شوند و از سوی ما (خانواده بنی اميه) فقط حجاج حاضر شود ستمگری‌های او بدون مبالغه بيشتر خواهد بود).

بدست همين جلاد و جنايتكار، هزاران مسلمان و چند تن از ياران راستين رسول اكرم ص از جمله امام المحدثين حضرت عبدالله بن عمر بن الخطاب و حضرت عبدالله بن زبير و تابعی بزرگوار حضرت سعيد بن مسيب و حضرت سعيد بن جبير جام شهادت نوشيدند.

دكتر قرضاوی در اين رساله مختصر گوشه‌ای از حقائق تاريخی، ظلم و ستم عهد استانداری حجاج خون آشام را بصورت داستان و نمايشنامه‌ای بازگو می‌كند، تا جوانان مسئول و متعهد با اين واقعيت‌های تلخ تاريخی آشنا شوند و سعيدوار عليه فرعون‌های قرن بيستم قيام كنند و مسلمانان مظلوم را در دنيای پر ستم امروز، از زندگی ذلت بار، نجات دهند.

**به اميد آن روز**

**وما ذلك علی الله بعزيز**

**عبدالرحمن الله وردی**

مقدمۀ مؤلف

اين نمايشنامه از نظر شكل و صورت جديد است، و اما از نظر موضوع و ماهيت قديم، اين نمايشنامه را هفده سال پيش بشكل ديگری نوشته بودم كه بسيار مورد علاقه و استقبال جوانان مسلمان قرار گرفت، و اما پس از مدتی مفقود گشت ياد دارم در سال 1949 ميلادی من از دانشجويانی بودم كه سگ‌های شكاری مصر آن‌ها را ربودند و همه ما را در زندان‌های (هاكستيب) و (جبل الطور) زندانی كردند و از ما عيب و گناهی جز اينكه مردم مسلمان را بسوی اسلام دعوت می‌كرديم نديدند، در زندان هاكستيب صحراء، من كتاب‌های ادبيات و تاريخ را مطالعه می‌كردم موضوعی كه بسيار مرا تحت تأثير قرار داد، موضع گيری و عكس العمل، دانشمند فقيه و دلاور سعيد بن جبير در برابر طاغوت ستمگر، حجاج بن يوسف بود و من در آن دوران به نمايشنامه‌های ادبی بسيار عشق و علاقه داشتم حتی هنگاميكه دانش آموز سال اول دبيرستان بودم نمايشنامه‌ای بعنوان (يوسف صديق) تأليف نمودم، بنابر عشق و علاقه‌ای كه به نمايشنامه داشتم دريافتم كه داستان سعيد و حجاج، را بصورت نمايشنامه در آوردن بسيار جالب و مفيد خواهد بود خصوصاً در حاليكه ما‌هم باطاغوتی (جمال عبدالناصر خون آشام) مثل حجاج در حال جنگ و مبارزه بوديم و به موضع گيری مثل موضع گيری سعيد بسيار نياز داشتيم، من اين نمايشنامه را در زندان جبل الطور به رشته تحرير در آوردم ولی اخيراً گم شد، امروز هم تاريخ بر حسب سابق با مشكلات شكنجه‌ها و ستمهای جديد خويش برای مبلغين اسلام تكرار می‌شود ولی بصورتی كه بدرجه‌های شديدتر، سوزنده تر وحشی تر و نيز موضع‌گيری‌هائی از سوی نهضت‌های اسلامی همچون موضع گيری سعيد، در مقابل ستمگری‌های مسئولين كشورهای اسلامی كه كفر و ستمگری آن‌ها از كفر و ستم حجاج به مراتب آشكارتر است ظاهر می‌شود، بهر حال انگيزه‌ای كه ديروز مرا برای تأليف اين نمايشنامه وادار كرد، امروز هم بصورتی جدی‌تر موجود است، بنابراين مجدداً ‌برای نوشتن آن آغاز نمودم و از زمانی شروع كردم كه تاريخ آن زمان پر از قهرمانی‌ها و موضع‌گيری‌های نمونه، در جوار ظلم و ستمگری‌ها بوده است و از سيرت و شخصيت سعيد بن جبير، آغاز نمودم شخصيتی كه كتاب‌های ادبيات، تاريخ، و اسماء الرجال، علم و دانش، ايمان و شجاعت او را برای ما حفظ كرده‌است.

سعيد بن جبير كيست؟

سعيد بن جبير يكی از ائمه تابعين است، هر گاه اهالی كوفه از بزرگترين دانشمند امت اسلامی صحابی بزرگوار حضرت عبدالله بن عباس ب در مورد مسئله‌ای سئوال می‌كردند حضرت ابن عباس در پاسخ می‌فرمود: «أَتَسأَلُونَنی وَعِندَكُم سعيد بن جُبير» «آيا از من سئوال می‌كنيد در صورتی كه سعيد بن جبير در ميان شماست».

امام احمد بن حنبل / در مورد او می‌فرمايد: سعيد بن جبير كشته شد در حاليكه تمام مردم روی زمين به علم و دانش او محتاج بودند.

سعيد بن جبير مثل فقهای ديگر روش نادرست حجاج را در ميان مردم مسلمان از قبيل كبر و غرور توهين و ريختن خون مردم بی‌گناه و سلب آزادی‌ها و... پنهان نمی‌كرد.

بنابراين قائد بزرگ و شجاع عبدالرحمن بن اشعث قيسی، عليه حجاج و بنی اميه قيام می‌كند و با ارتش خويش بر عراق يورش می‌برد و بسياری از علمای اسلام به او می‌پيوندند، كه سعيد بن جبير، عامر شعبی و مطرف بن عبدالله بن شخير از پيشتازان اين نهضت اصيل اسلامی بودند.

جنگ در ميان ارتش ابن اَشعث و حجاج بن يوسف ادامه يافت در ابتدای امر ابن اشعث پيروز گشت ولی حجاج باقدرت و مهارت صبر و شكيبائی خويش توانست در نهايت امر، ابن اشعث را در معركه تاريخی (دير جماجم) آشکارا شكست دهد، ابن اشعث فرار كرد و بسياری از طرفدارانش كشته و اسير شدند و بسياری هم فرار كردند.

سعيد بن جبير جزو كسانی بود كه خودشان مخفی کردند و در منطق اسلام ضروری بود (جناح پيروزمند) فراريان و شكست خوردگان را رها سازد، فراريان را تعقيب نكند، اسيران و مجروحان را بقتل نرساند ولی حجاج اين فرمان صريح اسلام را ناديده گرفت بسياری از اسيران را شهيد و فراريان را تعقيب كرد و سر آن‌ها را از تن جدا نمود و سعيد را نيز تعقيب كرد و بعد از گذشت بيش از ده سال او را دستگير نمود با وجود گذشت اين همه مدت طولانی او را نبخشيد وآنچه دلش خواست انجام داد. بهر حال سعيد بن جبير در تاريخ اسلام برای علمای مجاهد و مبلغين اسلام چنان الگوئی قرار گرفت كه خداوند درباره‌ی آنان می‌فرمايد: ﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ٣٩﴾ [الأحزاب: 39].

«آنان كه پيام خداوند را برای مردم تبليغ می‌كنند و از او می‌‌ترسند و از هيچ كسی غير از خداوند نمی‌ترسند، خداوند برای مراقبت (اعمال مردم) كفايت می‌‌كند».

**يوسف قرضاوي**

دوحه قطر

ذی الحجه 1387 هجری

فصل اول

پرده اول

**زمان**: عصر امويان؛ در زمان حكومت عبدالملك بن مروان و استانداری حجاج در عراق.

**مكان**: عراق شهرك (واسط) كه حجاج آن را در ميان كوفه و بصره ساخته بود.

**بازيگران**: (حجاج در حال كبر و غرور) رياست جلسه را بعهده دارد و اطراف او چهار پاسبان مسلح ايستاده نگهبانی می‌دهند.

**پاسبان اول**: ای امير (حجاج) پيروزيی كه بر اميرالمؤمنين (عبدالملك بن مروان) و دشمنانت كسب كرده ای مباركت باد.

**پاسبان دوم**: تمام مردم عراق به وسيله نصرتی كه خداوند توسط تو، اميرالمؤمنين را نصيب كرده است و از شكست ابن اشعث گول خورده و گول دهنده،‌ سخن می‌گويند.

**پاسبان سوم**: اين طمعكاران را گذشت، مهربانی و شفقت بيش از حد تو كه بر رعيت خويش داری مغرور ساخته و برای انقلاب و نافرمانی مسلحانه ياری شان نمود، ولی بالآخره دريافتند كه آن‌ها كی هستند و حجاج كيست.

**حجاج**: (در حال كبر و غرور) ابن اشعث گمان كرده بود كه با ياوری و همكاری فقهائی مثل سعيد بن جبير می‌تواند در معركه پيروز گردد ولی اشتباه فكر كرده بود، زيرا شمشير حجاج شكسته نمی‌شود و ارتش بنی مروان مغلوب نمی‌گردد، و دير جماجم گواه بر اين واقعيت است.

**پاسبان چهارم**: ای امير كسانيكه در معركه دير جماجم شركت كرده بودند تعريف می‌كردند كه شمشير شما بر ابن اشعث و يارانش چقدر بران بود و چگونه سرهايشان را از تن جدا و تكه‌های بدنشان را پراكنده می‌كرد و هنگاميكه نصرت و پيروزی نصيبتان شد آن‌ها چگونه برای اسارت يا فرار تسليم شدند؟.

**حجاج**: آن‌ها از سرنوشت ابن زبير و امثال او درس عبرت نگرفتند بنابراين نتيجه آنان چنان شد كه ديدند و اگر بخواهند آتش فتنه را مجدداً روشن كنند من برای خاموش ساختن آن آماده هستم.

**پاسبان سوم**: دوباره می‌گويد: ای امير آگاه باش و بر اسيران جنگی كه سينه‌هايشان برای تو و خانواده بنی اميه پر از غصه است رحم مكن و نيز فقهائی كه ابن اشعث را حتی با شمشير ياری نمودند فراموش نفرما خصوصاً همان شيخ را كه سعيد بن جبير خوانده می‌شود.

**حجاج**: ما در انتظار نامه امير المؤمنين (عبدالملك بن مروان) در مورد آن‌ها هستيم ممكن است امروز برسد.

**پاسبان اول**: اميرالمؤمنين درباره آن‌ها به جز شمشير دستور ديگری نمی‌دهد زيرا كسی كه شمشير نافرمانی بكشد با همان شمشير بايد كشته شود.

**پاسبان دوم**: درست فرمودی آغاز كننده، ظالم‌تر نيز هست.

**دربان**: پيك اميرالمؤمنين رسيد.

**حجاج**: ما منتظر همين بوديم، ‌نامه را بياوريد.

حجاج نامه را باز می‌كند و با آواز بلند می‌خواند، ای حجاج سلام بر تو و بر كسانيكه همراه تو هستند، اما بعد هر كسی كه در فتنه‌ی ابن اشعث در معركه دير جماجم شريك بوده است او را به استقبال شمشير بياوريد اما اگر اقرار كند چون عليه حكومت ما خروج كرده است كافر شده است او را آزاد كنيد و اگر به مسلمان بودن خود اصرار ورزد گردن او را با شمشير از تن جدا كنيد والسلام: عبدالملك بن مروان

**حجاج**: (دربان) رئيس پليس را صدا كن، دربان از اتاق خارج می‌شود رئيس پليس را صدا می‌زند و بر می‌گردد.

**رئيس پليس**: قربان حاضرم.

**حجاج**: برو نامه اميرالمؤمنين را برای زندانيان بخوان و سپس همه را بياور.

**رئيس پليس**: چشم، قربان اطاعت می‌شود.

(رئيس پليس بيرون می‌رود و بعد از چند دقيقه دربان داخل اتاق حجاج می‌شود و می‌گويد:) مردی آمده و می‌گويد: حاجتی دارد.

**حجاج**: او را بر گردان امروز هيچ كسی حاجت ندارد و هيچ حاجتمندی اجازه ورود ندارد.

**دربان**: پليس او را نهيب می‌زند ولی او گريه و زاری می‌كند و می‌گويد: يا مرا بكشيد يا پيش امير ببريد او پيرمردی كوژپشت و ريش سفيد است.

**حجاج**: پس او را اجازه ورود بدهيد.

(پيرمردی مؤدب و ريش سفيد داخل اتاق می‌شود).

**پيرمرد**: سلام بر تو ای امير!

**حجاج**: وعليكم السلام، ‌تو چه حاجتی داري.

**پيرمرد**: بيش از يكسال است شما فرزند مرا دستگير كرده‌ايد، نه او را آزاد و نه محاكمه می‌كنيد او مادر پيری دارد كه اشك چشم‌هايش خشك نمی‌شود و خواهر بيوه‌ای دارد كه دارای سه فرزند يتيم است و او بعد از خداوند سرپرست و نان‌آور همه‌ی ‌اين خانواده است.

**حجاج**: (با عجله و شتاب زدگي) ما چرا او را دستگير نموده‌ايم؟

**پيرمرد**: (بصورت خشم) جای تعجب است، شما مردم را زندان می‌كنيد و نمی‌دانيد چرا آن‌ها را زندان كرده‌ايد؟

**حجاج**: (با نرمی و ملايمت) ای پيرمرد، تعداد زندانيان بسيار است و هر يكی جنايت و تهمت مخصوصی دارد.

**پيرمرد**: ولی فرزندم مرتكب هيچگونه جنايت و جرمی نشده است، بلكه فرماندار شما يكی از بستگان او را متهم و طلب نموده بود، چون او را نيافت فرزندم را بجايی او دستگير كرده است.

**حجاج**: چنين پيش آمدی ممكن است مثل بيماری سل بعضی اوقات شخص سالم را هم آلوده می‌سازد، اگر تو می‌خواهی فرزندت آزاد گردد شخص فراری را تحويل ما بده.

آيا قول شاعر را نشنيده ايد كه می‌گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولرب مأخوذ بذنب عشيرة |  | ونجا المقارف صاحب الذنب |

بعضی‌ها به سبب گناه بستگان خويش دستگير می‌شوند و گناهكار نجات می‌يابد.

**پيرمرد**: (شجاعانه می‌گويد:) ولی خداوند بر عكس اين دستور داده است.

**حجاج**: خداوند چه فرموده است.

**پيرمرد**: خداوند در قرآن كريم از زبان حضرت يوسف می‌فرمايد:

﴿قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ أَن نَّأۡخُذَ إِلَّا مَن وَجَدۡنَا مَتَٰعَنَا عِندَهُۥٓ إِنَّآ إِذٗا لَّظَٰلِمُونَ ٧٩﴾ [یوسف: 79]. «پناه بر خدا از اينكه ما غير آن شخصی را كه كالای خود را نزد او يافته‌ايم شخص ديگری را بجای او بگيريم اگر چنين كنيم ما بسيار مردم ستمكاری هستيم».

آيا فرمان خدا را قبول كنيم يا قول شاعر را؟

**حجاج**: ای پيرمرد، تو اتمام حجت نمودی و مرا قانع كردی، فرزندش را آزاد كنيد.

**پاسبان اول**: (يا عدالت) خداوندا، اين امير عادل را زنده نگهدار.

**پاسبان دوم**: امير ما هميشه در برابر دستورات قرآن كريم تسليم می‌شود.

**پاسبان سوم**: امير ما به اندازه ذره‌ای ظلم و ستم نمی‌كند.

(پيرمرد خارج می‌شود و بعد از چند دقيقه دربان داخل دفتر رياست می‌شود).

**دربان**: قربان رئيس پليس به همراهی متهمين حاضر در خدمت است.

**حجاج**: آن‌ها را يكی يكی بياوريد.

(مردی كه از پيشانيش علامت دلاوری و شجاعت هويداست در دفتر رياست داخل می‌شود و حجاج با خشم و اندوه بسوی او نگاه می‌كند).

**حجاج**: تو هم؟ در هر فتنه و فسادی تو را می‌بينم ديروز همراه ابن زبير بودی و امروز همراه ابن اشعث و هر گاه فتنه ديگری در هر سوی كشور بلند شود، تو يكی از مبلغين آن خواهی شد ای منافق گول خورده، آيا غير از رسوائی و ذلت و شكست، چيز ديگری نصيبت گرديد.

**مرد**: (در حال ثبات و حضور قلب) به خدا سوگند اهل حق هرگز رسوا نمی‌گردد اگر چه تمام دنيا عليه او بپاخيزد و اهل باطل هرگز با شرف و عزت نمی‌شود اگر چه ماه تابان از كناره‌ی ‌او طلوع كند.

**حجاج**: (با لهجه تهديد آميزي) اگر تو را نكشم خداوند مرا بكشد.

**مرد**: ولی فرماندار تو با خداوند عهد و پيمان بسته و مرا امان نامه داده است.

**حجاج**: آيا تو به عهد و پيمان خود وفا كرده‌ای تا ما به عهد خود وفا كنيم.

**مرد**: ای حجاج، آيا خيانت می‌كني؟ و بعد از اينكه با خداوند پيمان بسته‌ای مخالفت می‌كني؟

**حجاج**: (برای گريز از جواب) بگو چه چيزی باعث شد تا باز هم عليه ما قيام كني؟

**مرد**: (شجاعانه می‌گويد:) آن چيزی كه قبل از اين مرا وادار به خروج كرده و آينده هم وادارم می‌كند اين است كه شما اراده‌ی پادشاهی داريد و ما خلافت و شورای اسلامی، شما اراده حكومت كسری و قيصری داريد و ما خلافت قرآنی و اسلامي.

**حجاج**: (به استهزاء و مسخره می‌گويد:) آيا تو مرا درس اسلام شناسی می‌دهی در صورتی كه موهای پيشانی مان در اسلام سفيد گشته است.

**مرد**: مگر همه‌ی مان نمی‌دانيم كه خون ريزی و مصادره اموال مردم، ايجاد جو خفقان و وحشت بر مسلمين، در اسلام گناه بزرگی است.

**حجاج**: (اين همه برای اين است) تا اشراران و مفسدانی همچون تو را تأديب كنيم.

**مرد**: فرض كنيد ما ياغی بوديم ولی آيا شما با ما مثل ياغيان رفتار نموديد، در شرع مقدس اسلام ياغيان فراری دنبال نمی‌شوند، اسيران و مجروحان كشته نمی‌شوند و اموالشان مصادره نمی‌گردد.

**حجاج**: ولی شما تنها ياغی نيستيد بلكه چون پيمان بيعت شكسته‌ايد و عليه اميرالمؤمنين خروج كرده ايد مرتد و كافر شديد.

**مرد**: بعد از اينكه صبرمان لبريز شد، عليه ظلم و ستم قيام كرديم و ابن اشعث تنها شما خروج نكرد، بلكه بر عليه تمام مردم عراق خروج نمودند و نيز علمای اسلام عراق از پيشتازان اين نهضت بودند آيا بنظر تو اين همه علمای ‌كافر منافق‌اند؟ تنها تو و لشكريانت مسلمان، مؤمن، توبه کار و عبادت گزار هستيد و بس.

**حجاج**: (در حال خشم می‌گويد:‌) ای خبيث مرا مسخره می‌كنی، بزودی تو را به امام مكار وگول خورده‌ات ابن اشعث ملحق می‌كنم، ‌او را ببريد گردنش را بزنيد سپس حجاج بسوی آن مرد با قلبی لبريز از دشمنی و عداوت نگاه می‌كند و می‌گويد: بزودی خواهی دانست کداميک از ما مقتول شكست خورده‌ايم؟ منم يا تو.

**مرد**: گمان می‌كنم تو كشته نمی‌شوي.

**حجاج**: چرا ای پيامبر دروغين؟

**مرد**: زيرا من از افراد صالحی همچون سعيد بن جبير و حسن بصری شنيده‌ام دعا می‌كردند كه خداوند تو را بقتل نرساند بلكه بر سر فراش، مرگ تو را دريابد.

**حجاج**: (در حال شادی و سرور) حسن و سعيد دعا می‌كنيد تا من بر سر فراشم بميرم؟

**مرد**: آری تا تمام عذاب تو، برای روز قيامت ذخيره شود و آن عذابی است بسيار شديد و رسوا كننده.

**حجاج**: (در حال غصه) اين ملعون را بسوی جلاد ببريد، تا او را بكشد.

**يكی از پاسبانان**: او مستحق مرگ است.

**پاسبان دوم**: اين كمترين مجازات است كه در حق او صادر می‌گردد.

**پاسبان سوم**: جزای بدی بدی است ‌(سپس آن مرد در راه اسلام و بخاطر صداقت و حق گويی شهيد می‌گردد).

(پيرمردی از بنی تميم و جوانی از بنی بكر وارد دفتر رياست می‌شوند).

**حجاج**: رو به جوان، ای بكری، تو مسلمانی يا كافر؟

**جوان**: تو از كدام يكی خوشنود و راضی هستي؟ مسلمان يا كافر؟

**حجاج**: (با لحنی تند) جای جدل و مناظره نيست،‌ تو مسلمانی يا كافر؟

**جوان**: كافر (حجاج دستور آزادی آن را صادر می‌كند و جوان آزاد می‌گردد).

**حجاج**: بصورت مكر و فريب می‌گويد: ولی اين پيرمرد تميمی به كفر راضی نمی‌شود.

**پيرمرد**: ای حجاج، مرا فريب می‌دهی به خدا سوگند اگر از كفر هم چيزی بدتر می‌بود برای نجات جان خودم از شمشير تو خوشنود می‌شدم.

(حجاج با خنده و قهقهه او را آزاد می‌كند)

(سپس شخص ديگری آورده می‌شود)

**حجاج**: تو بر دين چه كسی هستي؟

**مرد**: بر دين پاك حضرت ابراهيم كه او از مشركين نبود.

**حجاج**: گردن اين دروغگو را بزنيد.

(سپس مرد ديگری داخل دفتر رياست می‌شود)

**حجاج**: تو بر دين كه هستي؟

**مرد**: من بر دين پدرت شيخ يوسف.

**حجاج**: به خدا سوگند پدرم شخصی روزه دار و تهجدگزار بود.

**دستيار**: او را آزاد كنيد (دستياردستبندهای او را باز می‌كند آن مرد به حجاج نزديك می‌شود و با لحنی تند می‌گويد).

**مرد**: ای حجاج، تو از همراهم سؤال كردی كه بر دين كيست؟ او جواب داد بر دين حضرت ابراهيم و تو دستور قتل او را صادر كردی و از من نيز همين سؤال را پرسيدی و من در پاسخ گفتم بر دين پدرت شيخ يوسف و تو گفتي: پدرت شخصی روزه دار و تهجد گزار بوده است و مرا آزاد نمودي.

**حجاج**: (سرش را تكان می‌دهد) آری، آري.

**مرد**: ای حجاج، به خداوند سوگند اگر پدرت مرتكب هيچگونه گناهی نشده است تولد فرزندی مثل تو برای گناهکاری او كفايت می‌كند.

(پاسبانان در حال خوف و وحشت و زمزمه بسوی يكديگر نگاه می‌كنند)

**حجاج**: (در حال هيجان) او را بكشيد اين ملعون و خبيث را بكشيد گردنش را بزنيد (جلادان حجاج او را شهيد می‌كنند).

(جوانی به نام ثابت كه از پيشانيش علامت ايمان هويداست داخل دفتر رياست می‌شود).

**يكی از پاسبانان**: آهسته در گوش حجاج می‌گويد: اين از شاگردان سعيد بن جبير است.

**حجاج**: تو از شاگردان شيخ گمراه و گمراه كننده هستي؟

**ثابت**: نه

**حجاج**: تو می‌خواهی رابطه خود را با او انكار كني؟

**ثابت**: شيخی كه تو از او نام بردی من او را نمی‌شناسم ولی من شيخ صالح و مصلح، عالم و مجاهد سعيد بن جبير را می‌شناسم.

**حجاج**: ای منافق نادان، آيا كسی كه عليه خلافت خروج كند فتنه و فساد بر پا دارد، صالح و مصلح است؟

**ثابت:** ای حجاج فتنه حقيقی شكنجه دادن علما و صالحين است، آيا فرمان خداوند را نخوانده‌ای كه می‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَتُوبُواْ فَلَهُمۡ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمۡ عَذَابُ ٱلۡحَرِيقِ ١٠﴾ [البروج: 10]. «همانا آنانكه مردان و زنان با ايمان را شكنجه و عذاب دادند و سپس توبه نكردند برای آن‌ها عذاب جهنم و آتش سوزان حاضر است».

**حجاج**: اين نتيجه علم و دانش سعيد بن جبير است.

**ثابت**: بلكه اين فرمان خداوند و فرمان رسول الله ص است.

**حجاج**: به خدا سوگند همه شما را يكی يكی مثل گندم درو می‌كنم، و احدی را زنده نه خواهم گذاشت.

**ثابت**: تو درو می‌كنی و خداوند باز می‌كارد، آيا قدرت آفريدگار از قدرت مخلوق بيشتر نيست؟

**حجاج**: اين نادان و مدعی علم و دانش را بكشيد.

(سپس بسوی ثابت با مسخره و استهزاء نگاه می‌كند و می‌گويد:) شايد امروز شيخ صالح و مصلح به دادت برسد.

**ثابت**: نفع و ضرر بدست خداوند است ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ﴾ [الأعراف:54]. «آگاه باشيد كه آفريننده و مالك تمام امور خداوند است». ای حجاج، ما برای چنين روزی نفس‌های خود را آماده ساخته‌ايم خدا را شكر كه سودا با تو منعقد گشت.

**حجاج**: چه سودائی ای نادان و مدعی علم و دانش؟

**ثابت**: «أعوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ﴾ [التوبة: 111]. «همانا خداوند جان و مال اهل ايمان را به بهای بهشت خريداری كرده است».

ای حجاج، امروز روز فروش كالا است، تا فردا قيمت آن را دريافت كنيم و آن جنت است ﴿وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ﴾ [التوبة: 111]. «از خداوند با وفاتر بعهد و پيمان كيست؟»

**حجاج**: در آنجا جز از آتش جهنم چيز ديگری هرگز نخواهی يافت، عجله كنيد گردنش را بزنيد.

**ثابت**: ﴿فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍۖ إِنَّمَا تَقۡضِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَآ ٧٢﴾ [طه: 72]. «تو هر چه می‌خواهی انجام بده همانا تو هر ظلم و ستمی كه در حق ما می‌كنی در همين زندگی دنيوی است و بس».

(ثابت را بسوی كشتار گاه می‌برند و شهيد می‌كنند).

**حجاج**: از اين بی‌دينان كسی مانده است؟

**رئيس پليس**: بلی قربان عامر شعبی مطرف بن عبدالله، اما سعيد بن جبير، ‌همچنانكه اطلاع داريد فرار كرده مخفی شده است.

**حجاج**: آيا شما با اين همه اسب‌های تيزرو از پيدا كردن و دستگير نمودن او عاجز مانده ايد؟

**رئيس پليس**: قربان خداوند ياورت باد كشور ما بسيار وسيع است و هر شخصی می‌تواند چند روزی زياد يا كم فرار كند و مخفی گردد ولی حتماً‌ مخفی گاه او در آينده‌ای نزديك پيدا خواهد شد.

**حجاج**: پس اين دو نفر را ببريد و تا دستگيری سعيد زندان كنيد و سعيد هرگز نمی‌تواند از دست من فرار كند من حجاجم، من فرزند يوسف هستم.

فصل دوم

پرده اول

(سعيد بن جبير در مكه مكرمه در منزل يكی از شاگردانش مخفی است و شاگردان برای درس خواندن دور او نشسته‌اند)

**سعيد:** بسم الله الرحمن الرحيم نحمد ونصلی ونسلم على رسوله وعلى آله وصحبه ومن اتبع هداه..

أَمَّا بَعدُ فَقَد رَوَی [مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ](http://www.islamweb.net/hadith/RawyDetails.php?RawyID=7547" \o "معلومات الرواة) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لاَ تَزُولُ قَدْمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أربعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أُنْفَقَهُ، وَعَنْ عِلْمِهِ مَاذَا عَمِلَ فِيهِ».

«بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان سپاس خداوند را درود و سلام بر پيامبر اسلام و بر آل و اصحاب و پيروان او باد.

اما بعد، حضرت معاذ بن جبل از پيامبر اكرم ص روايت می‌كند كه پيامبر اسلام ص فرمودند در روز قيامت قدم‌های هيچ بنده‌ای نمی‌تواند تكان بخورد قبل از اين كه از اين چهار چيز مورد باز خواست قرار نگيرد، از عمرش كه چگونه آن را گزرانده است و از جوانيش كه چگونه آن را پير كرده است و از مالش كه از چه راهی آن را كسب كرده و در چه راهی آن را خرج نموده است و از علم و دانشش كه چگونه به آن عمل كرده است».

فرزندانم، اين حديث بار سنگينی بر دوش حاملين علم و دانش واجب می‌گرداند، زيرا فردا خداوند آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌دهد كه به علم و دانش خويش تا چه اندازه عمل كرده‌اند، ‌همچنانكه خداوند هر شخص مكلفی را در مورد هر نعمتی كه به آن داده است بازخواست می‌كند كه توسط آن چه اعمالی را انجام داده است از قبيل نعمت حيات، نعمت مال، نعمت علم و دانش،‌كه خداوند بوسيله آن انسان را از حيوانات امتياز بخشيده است.

فرزندانم، علم نعمت عظيمی است خداوند هر كه را بخواهد به او علم نصيب می‌كند و شكر اين نعمت بزرگ، عمل و ابلاغ آن به مردم است و هر كسی علم تحصيل كند و عمل نمايد آن شخص عالم ربانی است و اما اگر كسی علم تحصيل كند و آن را از مردم محتاج پنهان نمايد روز قيامت با افساری از آتش جهنم لگام می‌شود و عالم بدون عمل چون خری بار از كتاب است، ‌بنابراين پيامبر اسلام صاز منافق بسيار می‌ترسيد.

**يكی از دانش آموزان**: (در حال شگفت) عالم منافق؟ چگونه شخصی در يك زمان هم عالم است و هم منافق.

**سعيد**: آن شخصی است كه كله‌اش پر از علم و دانش و قلبش خالی از خوف و خشيت خداوند است. که حضرت علی از پيامبر اسلام ص روايت می‌كند: «أَمَّا إِنِّي لاَ أَتَخَوَّفُ عَلَيكُم مُؤمِنَاً وَلاَ مُشرِكَاً، فَأَمَّا المُؤمِنُ فَيَحْجِزُهُ إِيمانُه، وَاَمَّاالمُشرِك فَيَقْمَعُه كُفرُهُ وَلكِن أَتَخَوَّفُ عَلَيكُم مُنَافِقَاً عَالِمُ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَقُولُونَ وَيَفعَلُ مَا تُنكِرُونَ» «ولی آگاه باشيد من شما را از مؤمن و مشرك نمی‌ترسانم، زيرا مؤمن را ايمان و مشرك را كفرش باز می‌دارد ولی من شما را از منافقی كه زبانش عالم است می‌ترسانم زيرا او آنچه را كه شما می‌دانيد می‌گويد، ولی آنچه را كه شما انكار می‌كنيد انجام می‌دهد (يعنی شعار اسلامی می‌دهد و كار كافری می‌كند) فرزندانم آن شخصی است كه سرش پر از علم و دانش ولی قلبش خالی از خوف و خشيت خداوند است.

**دانش آموز:** علامت خوف و خشيت خداوند چيست؟

**سعيد**: علامت خشيت خداوند اين است كه هميشه مسلمان را از پيروی خواهشات نفسانی، معصيت و نافرمانی خداوند باز می‌دارد.

**دانش آموز**: چه چيزی انسان را برای خوف خداوند ياری می‌كند؟

**سعيد**: ذكر مرگ و يادآوری روز قيامت، زيرا ذكر مرگ و قيامت زنگار قلبها را می‌زدايد و غرور زندگی دنيوی انسان را می‌كاهد.

پيامبر اسلام ص برای ما دو پند دهنده گذاشته است، يكی گوينده و ديگری خاموش، گوينده قرآن كريم است و خاموش مرگ و برای پند گرفتن اين‌ها كفايت می‌كنند. (سعيد رو به دانش آموزان می‌گويد:) اگر ذكر مرگ از من سلب گردد. بيم دارم قلبم فاسد شود.

**دانش آموزی ديگر**: پس معلوم می‌شود، مؤمن زندگی دنيا را بايد حقير و بی‌ارزش بداند.

**سعيد**: هرگز نه فرزندم بلكه هر روزی كه مؤمن زندگی ميكند يك غنيمت بزرگی بشمار می‌آيد زيرا در آن روز پروردگارش را عبادت می‌كند و مخلوقات وی را نفع می‌رساند يا نفس خويش را اصلاح می‌نمايد، پس دنيا نزد مؤمن مزرعه ای برای آخرت است امروز می‌كارد تا فردا درو كند.

(سپس همه دانش آموزان را مخاطب می‌سازد).

**فرزندانم**: دنيا نزد خداوند اندازهء پرمگسی ارزش ندارد، و از دليل بی‌ارزشی دنيا اينقدر كافی است كه در آن نافرمانی خداوند می‌شود و دشمنانش در ناز و نعمت بسر می‌برند و ستم می‌كنند اولياء و دوستان او نابود و دربدر می‌شوند.

**فرزندانم**: آگاه و هوشيار باشيد تا دنيا شما را از آخرت غافل نسازد زيرا خداوند بدوست و دشمن دنيا می‌دهد ولی دين را فقط نصيب دوستان و اوليای خود می‌گرداند، فرزندانم دين بدون دانش و دانش بدون عمل و عمل بدون اخلاص فايده‌ای ندارد، از خداوند عزوجل می‌خواهم شما را برايم ذخيره ای بگرداند، با توفيق و عنايت خودش شما را ياری نموده از كسانی بگرداند كه مخلصانه عمل می‌كنند و اعمالشان مستجاب می‌گردد.

**دانش آموزی ديگر**: ای ابا عبدالله چنين معلوم می‌شود كه اين آخرين پيام و نصيحت شماست.

**سعيد**: آری و الله كه می‌داند، شايد اين آخرين ملاقاتم در دنيای فانی با شما باشد.

**دانش آموز**: خداوند عمر شما را طولانی و نفع شما را مداوم بگرداند.

**سعيد**: شما می‌دانيد كه حجاج جاسوسان و لشكريانش را همه جا برای پيدا كردنم بسيج كرده است هرگاه مرا پيدا كنند مرا می‌كشند.

دانش آموزان (در حال نگرانی و پريشاني) ما خون، جان و همه چيز خود را برای تو قربانی می‌كنيم.

**سعيد**: بالآخره هر زنده‌ای می‌ميرد با شمشير باشد يا غير شمشير

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وطعم الموت فی أمر حقير |  | كطعم الموت فی أمر عظيم |

مزه مرگ يكسان است چه بر اثر چيزی حقير صورت گيرد يا بزرگ، و آنچه را كه هميشه صالحين گفته‌اند می‌گويم: ﴿رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَتَوَفَّنَا مُسۡلِمِينَ ١٢٦﴾ [الأعراف: 126]. «خداوندا ما را صابر و شكيبا بگردان و ما را بر آئين اسلام بميران».

بهر حال داستانی با شما تعريف می‌كنم روزی با دو تن از دوستانم نشسته بوديم لذت و شيرينی دعا را می‌چشيديم و از ما هر يكی برای شهادت فی سبيل الله دعا می‌كرديم، اما خداوند دعای دوستانم را پذيرفت و آن‌ها (جام شهادت نوشيدند) و پيروز شدند و من هم از خداوند اميدوارم و منتظر شهادت هستم.

**دانش آموزی ديگر‌**: ما در مقابل حجاج طاغوت و ستمگر چطور خاموش باشيم؟

**سعيد**: فرزندم خداوند هميشه كارها را طبق خواست خود انجام می‌دهد ما همه فقهاء عليه حجاج قيام كرديم و برای جنگ عليه او به ابن اشعث پيوستيم، كتاب‌ها را كنار گذاشتيم و ارتشی آماده ساختيم، قلمها را رها و شمشيرها را بدست گرفتيم دوات علماء ‌را با خون شهداء تبديل نموديم، ما اراده‌ی چيزی كرده بوديم و خداوند اراده‌ی چيزی ديگر.

و اينهمه برای ايمان، صبر و حوصله ما امتحان و آزمايشی بود عده‌ای از ما شهيد گروهی زندانی و بسياری فراری و مخفی شدند.

**دانش آموز**: آيا اهل حق اگر در مقابل تجاوزگران شكست خوردند گناهكارند؟

**سعيد**: انشاء الله نه، بلكه ما هنگامی گناهكاريم كه به ستم راضی باشيم با ظلم و تجاوز همكاری كنيم و اما اگر برای نابود ساختن نظام ظلم و جور سعی و كوشش كرديم، گناهكار نيستيم زيرا نتايج در دست خداوند است، او ما را دربارهء نتايج بازخواست نمی‌كند و اما اگر بوظيفه خويش عمل نكرديم مورد بازخواست خداوند قرار می‌گيريم.

**دانش آموز عمير**: آيا برای اين شب تيره نهايتی وجود ندارد؟ آيا حق هميشه شكسته بازو می‌ماند ياوران و مبلغين حق و حقيقت شكنجه و كشته می‌شوند. و اهل باطل بدون معارضه و با كمال راحتی با تجهيزات مدرن و كثرت عدد خويش با كبر و غرور بر جان، مال، آبرو و حيثيت اهل حق حكومت می‌كنند آيا ما بر حق و اين ستمكاران تجاوزگر بر باطل نيستند؟

**سعيد**: ای عمير مادرت به عزايت بنشيند، آيا تو بر حقانيت ما مشكوك هستي؟ بخدا سوگند اگر آن‌ها جسدمان را تكه تكه كنند و لاشخوران و حيوانات وحشی ما را ببلعند در حقانيت خودمان هيچگونه شك و شبه‌ای نخواهيم داشت.

**عمير**: پس چرا ما هميشه شكست می‌خوريم و آنان پی‌در‌پی موفق و پيروز می‌شوند؟

**سعيد**: روزی كه ما در حقانيت حق مشكوك باشيم و از اهل باطل گول بخوريم سزاوار شكست هستيم والله اگر اهل حق با دست خالی در مقابل باطل تا دندان مسلح، ثابت قدم شود، پيروز می‌گردد، اگر چه از ديد كوتاه نظران شكست خورده به نظر آيد. اينك برای شما در اين زمينه مثالی ذكر می‌كنم، بزرگترين روز در تاريخ اسلام هجرت پيامبر اسلام ص است روزی كه پيامبر اسلام از منزل و وطنش اخراج می‌گردد. در حاليكه از ترس مشركين چندين شبانه روز در غار تاريكی به همراهی حضرت ابوبكر صديق مخفيانه بسر می‌برد، شما از اين موقف پيامبر اسلام چه تصوری داريد آيا شكست يا پيروزي؟ (همه دانش آموزان ساكت و جواب نمی‌دهند)

**سعيد**: چرا جواب نمی‌دهيد؟

يكی از دانش آموزان: كدام فرد مؤمن و مسلمان می‌تواند پيامبر اسلام ص را كه خداوند او را نصرت و ياری كرده است، به شكست توصيف كند.

**سعيد**: درست و صحيح پاسخ دادی آيا در اين روز هم پيامبر ص پيروز بود.

(دانش آموز گيج می‌شود و نمی‌تواند جواب بدهد)

**سعيد:** ولی من اين روز را يكی از بزرگترين روزهای پيروزی اسلام حساب می‌كنم و خداوند هم در تائيد قول من ارشاد می‌فرمايد: ﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40]. «اگر شما رسول خدا را ياری نكنيد، خداوند او را ياری می‌كند هنگاميكه كافران مكه او را بيرون كردند آنگاه كه يكی از آن دو تن (رسول خدا ) به رفيق و همسفرش (حضرت ابوبكر كه بر حال پيامبر اسلامص پريشان و مضطرب بود) گفت: مترس خداوند با ما است».

چه كسی می‌تواند پيامبر اسلام ص را در روزی كه خداوند اعلان ياری و نصرت كرده است شكست خورده تصور كند.

و حضرت عمر با بصيرت و بينش دور انديش خويش عظمت اين روز بزرگ را درست درك كرده بود، بنابراين آغاز تاريخ اسلام را از همين روز افتتاح نمود و اين معقول نيست كه آغاز تاريخ اسلام از روزی اعلام شود، كه اسلام در آن روز شكست خورده است.

**عمير**: (با عرض معذرت استاد بزرگوارم) شايد از سخنانم ناراحت شدی چون انسان از عجله خلق شده است (من هم انسانی بودم و به مقتضای طبيعت عجله کردم) زيرا ديدم كه هميشه انواع مختلف مشكلات و مصائب بر مؤمنان و مبلغين اسلام سرازير است، خصوصاً‌ هنگاميكه مبلغين باطل و مفسدين فی الأرض را در ناز و نعمت صحت و سلامت مشاهده كردم و ديدم كه زمين با تمام نعمت‌های گوناگون برای آنان مزين گشته و حتی آنان گمان می‌كنند كه برای هميشه وارثين زمين‌اند.

**سعيد**: ای فرزندم صبر و حوصله كن، زيرا برای حاملين رسالات و وارثين پيامبران مشكلات و مصائب لازم و ضروری است تا خداوند آنان را در بوته آزمايش قرار دهد و قلوب آنان را پاك نگهدارد، تا خوب و بد را از هم تشخيص دهد اما اهل باطل كه در ناز و نعمت زندگی می‌كنند اين يكنوع آزمايش از جانب خداوند است تا در روز قيامت عذری نداشته باشند و سپس آن‌ها را به شديدترين صورت مجازات می‌كند چنانكه خداوند درباره‌ی اقوام ستمگر می‌فرمايد: ﴿فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَتَحۡنَا عَلَيۡهِمۡ أَبۡوَٰبَ كُلِّ شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُوٓاْ أَخَذۡنَٰهُم بَغۡتَةٗ فَإِذَا هُم مُّبۡلِسُونَ ٤٤ فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْۚ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٥﴾ [الأنعام: 44- 45].

«پس چون آنچه را كه به آن پند داده شدند، از ياد بردند. درهاى همه چيز را بر آنان گشوديم. تا وقتى كه به آنچه داده شدند، شاد گشتند، ناگهان آنان را فرو گرفتيم، پس يكباره نوميد شدند پس ريشه گروه ستمكاران بركنده شد. و ستايش خداى راست، پروردگار جهانيان».

**فرزندم**: اين سنت خداوند است كه زمان هميشه در حال گردش و دگرگونی است روزی به نفع تو، روز ديگری به ضررت تمام می‌شود.

ولی اعتبار به نتايج است و نتايج خوب برای متقين است. ای عمير آيا فهميدی و مطمئن شدي؟ يا هنوز هم در دل شك و شبه‌ای داری، اگر مشكوك هستی مجدداً‌ قرآن كريم را بخوان تا عقل و قلبت روشن گردد و بدانی كه خداوند چگونه بندگان صالح خود را در بوته امتحان و آزمايش قرار می‌دهد تا مؤمنان واقعی را پاك نگهدارد و كافران را هلاك و نابود سازد.

آيا اول سوره عنكبوت را نخوانده‌ايد كه خداوند در آن می‌فرمايد: ﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢﴾ [العنکبوت: 2]. «آيا مردم چنين گمان كردند كه به صرف اينكه گفتند ما ايمان آورده‌ايم رهايشان كنند و امتحانشان نكنند».

و آيا فرمان خداوند را در سوره فرقان نخوانده ايد كه می‌فرمايد: ﴿وَجَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً أَتَصۡبِرُونَ﴾ [الفرقان: 20]. «ما بعضی از شما را برای بعضی ديگر سبب آزمايش قرار داده‌ايم آيا شما صبر می‌كنيد».

و فرمان خداوند در سوره محمد چنين است: ﴿ذَٰلِكَۖ وَلَوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنۡهُمۡ وَلَٰكِن لِّيَبۡلُوَاْ بَعۡضَكُم بِبَعۡضٖ﴾ [محمد: 4]. «اگر خداوند می‌خواست از كافران انتقام می‌گرفت (ولی چنين نمی‌كند) تا بعضی از شما را توسط بعضی ديگر امتحان و آزمايش كند».

و نيز در همين سوره ارشاد می‌فرمايد: ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبۡلُوَاْ أَخۡبَارَكُمۡ ٣١﴾ [محمد: 31]. «و البته ما شما را در بوته آزمايش و امتحان قرار می‌دهيم تا آنكه مجاهدين و صابرين را معلوم سازيم اخبار و اظهارات شما را بيازمائيم».

**فرزندانم**: بخدا سوگند هنگاميكه من در حال صحت و سلامت زندگی می‌كردم و دوستانم را در امتحان و آزمايش می‌ديدم گمان می‌كردم كه خداوند از من بسيار ناراضی است تا اينكه مرا هم خداوند در بوته آزمايش قرار داد آن وقت يأس و نوميدی ام به اميد تبديل گشت، (چون دانستم) با دوستانم ملحق شده و مثل مبلغين اسلام از نعمت شهادت برخوردار می‌شوم.

**عمير**: خداوند شما را از طرف ما جزای خير عطا كند چنان پاداش خيری كه هميشه به رهبران راه راست می‌بخشد زيرا مصائب و مشكلات در راه خداوند را برايم آسان و محبوب ساختي.

**سعيد**: (فرزندم) مؤمن هميشه از خداوند صحت و سلامتی می‌خواهد نه مصيت و مشكلات او هرگاه به مصيبتی مبتلا شود جوانمردانه صبر و استقامت نشان می‌دهد.

(نآگاهانه پليسی در جلسه سعيد و دانش آموزانش داخل می‌شود)

**پليس**: (هيچ كس از جای خود تكان نخورد) بمن خبر رسيده است كه سعيد بن جبير در ميان شما است او كدام يك از شما است؟

**دانش آموزان**: (همه با هم با يك صدای بلند) من هستم.

**پليس**: (در حال شگفت) همه تان سعيد بن جبير هستيد؟

**دانش آموزان**: آری، همه مان سعيد بن جبير هستيم:

**پليس**: سعيد بن جبير يك نفر است يا ده؟ سعيد از شما يكی است مرا راهنمائی كنيد و راهم را كوتاه نمائيد و گرنه فرماندار را از حال همه تان مطلع می‌كنم و او همه شما را مجازات می‌كند.

**يكی از دانش آموزان**: من سعيد بن جبير هستم.

**دانش آموز دوم**: سخن او را باور مكن سعيد منم.

**دانش آموز سوم**: سخن هردو را باور مكن به خدا سوگند من سعيدم.

**پليس**: (به دانش آموز سوم می‌گويد:) تو قسم می‌خوری كه سعيد هستي؟

**سعيد**: (به پليس می‌گويد:) ای فرزندم، سخنان همه را باور مكن سعيد منم و اين همه دانش آموزانم هستند آيا بنظر تو سعيد جوان است حال آنكه سعيد 57 سال عمر دارد و اين‌ها همه جوان‌اند پس چطور ممكن است سعيد باشند.

**پليس**: صحيح گفتی من چقدر بی‌توجه بودم.

(پليس رو به دانش آموزی كه سوگند ياد كرده بود كه سعيد است) تو چطور سوگند ياد كردی كه سعيد هستی طالب العلم و دروغ!

**دانش آموز**: من قسم دروغ ياد نكردم و برابر ذره‌ای از صداقت هم عدول ننمودم زيرا سوگند ياد كرده بودم اگر من فدای فقيه اسلام سعيد بن جبير شوم، سعادتمند خواهم شد.

**پليس**: من مثل امروز هرگز چنين ايثار و فدا كاری نديده بودم، خداوند حجاج را هلاك كند، كه ما را برای اذيت و آزار مسلمين و شكنجه دادن علمای اسلام وسيله كار خود قرار داده است (اين مسئوليت ناهنجار نابود باد).

(پليس سپس بسوی سعيد بن جبير متوجه می‌شود و می‌گويد:)

ای شيخ؛ من تو را رها می‌كنم و اميدوارم در حالی خداوند را ملاقات نمايم كه دستم از تسليم نمودنت بدست ستمكاران ظالم آلوده نباشد.

و ای فرزندان، شيخ شما همه را به خداوند سوگند می‌دهم كه هيچ كسی را از اين موضوع اطلاع ندهيد زيرا اگر حجاج طاغوت از اين جريان باخبر شود، مرا ذبح می‌كند و گردنم را می‌زند و به پروردگارم سوگند اگر من بچه‌های خردسالی را سرپرستی نمی‌كردم برای يك روز هم اين مسئوليت را قبول نمی‌كردم، خداوندا از گذشت و مغفرت تو اميدوارم.

(پليس دو قدم می‌رود و سپس بر می‌گردد و می‌گويد:)

بهتر است كه حضرت شيخ از اين منزل خارج شود به منزل ديگری كه از نظر رفت و آمد مردم دور باشد، اقامه گزيند، ممكن است خداوند چشم‌های ستمگران را كور كند.

يكی از دانش آموزان: الحمد لله، تا روز قيامت در امت اسلامی خير موجود است چه كسی گمان می‌برد كه اين پليس دارای چنين قلب با صفائی است.

(پليس بيرون می‌رود و سعيد به دانش آموزان می‌گويد:)

**سعيد**: فرزندانم، شما با اين عمل از خود گذشتگی خويش مرا شرمنده كرديد والله من از ادای عوض آن عاجزم و بدرگاه خداوند دست به دعا خواهم شد تا پاداش آن را به شما عطا كند، زيرا او غنی و حميد است. فرزندانم كسانی كه امروز بخاطر دنيا متحد هستند فردا به خاطر آن متفرق می‌شوند رابطه‌ای كه هرگز ريشه آن ناگسستنی است رابطه دين و تقوی است، سعی كنيد رابطه شما بخاطر خداوند باشد زيرا آنچه كه به خاطر خداوند باشد، مداوم و هميشگی خواهد بود خداوند می‌فرمايد: ﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ٦٧﴾ [الزخرف: 67]. «در آن روز (قيامت) همه دوستان با يكديگر دشمن هستند بجز از پرهيزگاران» فرزندانم همه‌ی شما را به خداوند می‌سپارم.

پرده دوم

 (سعيد بن جبير دور از آبادی در اطراف مكه مكرمه در منزلی نشسته و يكی از دوستانش بنام ابوحصين وارد منزل می‌شود)

**ابوحصين**: ای ابا عبدالله آيا خبرداری فرماندار جديد مكه مكرمه در مسجد الحرام، به مردم چه گفته است؟

**سعيد**: چه گفته است؟

**ابوحصين**: گفته است به خدا سوگند هر كجا سعيد را بيابم او را می‌كشم و منزلش را منهدم می‌سازم و ای مردم مكه شما سه شبانه روز مهلت داريد تا او را پيش من بياوريد، فرماندار در حالی سخن می‌گفت كه دهانش كف زده بود و فرياد می‌كشيد و نيز به من اطلاع رسيده كه شخصی آدرس شما را به فرماندار داده است، او حتماً ‌مأموری به سراغت می‌فرستد شما از اينجا تشريف ببريد.

**سعيد**: ای ابا حصين، من بسيار فرار كرده‌ام مخفی شده‌ام حتی از خداوند احساس شرم می‌كنم پس مرا در اينجا رها كنيد تا آنچه كه خواست خداوند است صورت گيرد.

**ابوحصين**: والله من شما را همچنانكه مادرت سعيد اسم گذاری كرده است خوشبخت می‌بينم شما را به خداوند می‌سپارم.

**سعيد**: من هم تو را به خداوند می‌سپارم و هيچگاه امانت نزد او تباه نمی‌گردد. (ابوحصين خارج می‌شود و بعد از لحظه‌ای دروازه صدا می‌كند و مأمور فرماندار برای دستگيری سعيد وارد اتاق می‌شود).

**پليس**: فرماندار از محل اقامت تو باخبر شده است و مرا فرستاده تا تو را دستگير كنم و نزد او ببرم ولی من از اين كار به خداوند پناه می‌برم لذا به هر شهری كه می‌خواهی تشريف ببر و من هم همراهت می‌آيم.

**سعيد**: من بسيار فرار كرده مخفی شده‌ام حتی از پروردگارم احساس شرم می‌كنم خداوند هر چه مقدر كرده است خواهد شد.

**پليس**: ما از تقدير خداوند بسوی تقديرش فرار می‌كنيم من برای شما نگران نيستم بلكه برای اين امت اسلامی دلم می‌سوزد زيرا اگر علماء و دانشمندان كشته شوند احتمال می‌رود كه امت اسلامی در عذاب و قهر الهی مبتلا گردد، شما موافقت كنيد و با هم برويم همچنانكه حضرت موسی از دست فرعون فرار كرد وفرمود: ﴿رَبِّ نَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢١﴾ [القصص: 21]. «خداوندا مرا از قوم ستمگر نجات بده».

**سعيد**: (در حالی كه سخنان پليس در او اثر كرده است از او می‌پرسد:) آيا شما در اينجا اهل و اولاد داريد؟

**پليس**: آري.

**سعيد**: پس همچنانكه در پی اذيت من هستند آن‌ها را نيز می‌گيرند و اذيت می‌كنند.

**پليس**: من آن‌ها را به خداوند می‌سپارم.

**سعيد**: هرگز نه، والله من هيچگاه باعث اذيت و آزار مسلمانی نمی‌گردم به مأموريت خويش عمل كن خداوند تو را بعلت حسن نيتت پاداش خير می‌دهد.

**پليس**: فرماندار تو را بسوی حجاج می‌فرستد و تو می‌دانی او چقدر متكبر و مغرور و سنگدل است.

**سعيد**: بايد خواست خداوند اجرا گردد، تو گناهی نداری به مأموريت خود عمل كن.

**پليس**: من دوست نداشتم مأمور فرماندار باشم تا بتوانم همراه شما بجای امنی فرار كنم پس چگونه وجدانم اجازه می‌دهد دست‌های شما را دست بند بزنم و بكسی بسپارم كه هرگز رحم نمی‌كند، شما لطف كنيد و آماده باشيد تا از اينجا برويم.

**سعيد**: آن‌ها خانواده تو را اذيت می‌كنند و هرگز وجدانم چنين اجازه نمی‌دهد ولو اينكه هر بلائی بر سرم بياورند، تو به مأموريت خود عمل كن اين دست‌هايم هستند، بيا آن‌ها را دستبند بزن.

**پليس**: (در حالی كه اشك از چشمانش جاری است دست‌های او را دست بند می‌زند و می‌گويد:)

قضا و قدر خداوند برگشت ندارد خداوندا تو می‌دانی من هرگز برای چنين كاری آماده نبوده‌ام «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّـا إِلَيْهِ رَاجِعونَ».

فصل سوم

پرده اول

(سلولی كه سه تن از فقهای بزرگ اسلام در آن بسر می‌برند عامر شعبی، مطرف بن عبدالله و سعيد بن جبير)

**عامر شعبي**: ای مطرف بن عبدالله امروز صبح چه خبر تازه ای داري.

**مطرف بن عبدالله**: من در خواب بشارت خوبی ديده‌ام و چنين تأويلش كردم كه من از اين زندان خسته كننده آزاد می‌شوم.

**سعيد بن جبير**: (معترضانه) خوشبختی هميشه در آزادی از زندان نهفته نيست بلكه در پايداری و استقامت بر حق است چنانچه به حضرت يوسف در ميان زندان و فحشا اختيار داده شد، ولی حضرت يوسف فرمود: ﴿رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِ﴾ [یوسف: 33].

«خداوندا زندان مرا پسندتر است از اين كار زشتی كه زنان از من تقاضا دارند».

**شعبي**: ای أبا عبدالله تنها مسئله زندان نيست بلكه می‌كشند و ذبح می‌كنند.

**سعيد:** اين ارشاد خداوند را می‌خواند: ﴿وَلَئِن قُتِلۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوۡ مُتُّمۡ لَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَحۡمَةٌ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ١٥٧﴾ [آل عمران: 157]. «اگر شما در راه خداوند كشته شويد يا بميريد البته آمرزش و رحمت خداوند بهتر از هر چيزی است كه شما (در حيات دنيوي) جمع آوری می‌كنيد».

**مطرف**: آيا تو تصميم داری گردنت را به اين تجاوزگران و طاغوت‌ها تقديم كنی در صورتی كه آن‌ها خوف خداوند ندارند و بر مخلوق او رحم نمی‌كنند.

**سعيد**: (به سوی سرش اشاره می‌كند و می‌گويد:) اگر سرم در راه خداوند از تنم جدا شد چه اشكالی دارد و آيا شما می‌دانيد كه آن‌ها از شما چه می‌خواهند؟ آن‌ها می‌خواهند تا شما اقرار و اعتراف كنيد چون عليه آن‌ها قيام كرده ايد از اسلام خارج و مرتد شده ايد و آيا شما بكفرتان اقرار و اعتراف می‌كنيد؟

**شعبي**: ای أبا عبدالله بصورت كنايه جايز است به كفر هم اعتراف كنيم چون خداوند می‌فرمايد: ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗ﴾ [آل عمران: 28]. «مگر در صورتی كه از كفار ترس و وحشت داشته باشيد (پس در آنحالت تلفظ به كفريات جايز است)»

**سعيد**: ای مطرف تو هم اراده داری پيش حجاج طاغوت به كفر اقرار كني؟

**مطرف**: ای أبا عبدالله (كنايه هميشه از دروغ نجات می‌دهد) به صورت كنايه و گنگ سخن می‌گويم و از جواب صريح و روشن خود داری می‌نمايم، تو چرا مثل ما نمی‌كنی تا خودت را از مرگ نجات دهي؟

**سعيد**: چه اشكالی دارد اگر سرم با سران انبياء شهدا و صالحين همراه باشد، آيا جسدپيامبر خدا حضرت زكريا با اره دو قسمت نشد؟ و آيا حضرت يحيی ذبح نگرديد؟ آيا پيامبر اسلام ص ارشاد نفرموده است: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ».

«حق گفتن در مقابل سلطان ستمگر بهترين جهاد است» و آيا حضرت عمر و حضرت حسين و حضرت علی و حضرت حسن مظلومانه كشته نشدند؟.

**شعبي**: آری من هم حق گفتم و برای حق جنگيدم ولی خواست خداوند چنين شد، كه می‌بينی (يعنی همه شكست خورديم شهيد يا اسير شديم) پس صبر كنيم تا خداوند فرصت ديگری نصيبمان گرداند.

**سعيد**: من برای حق استقامت خواهم نمود برای آن زنده و به خاطر آن خواهم مرد و با ستمكاران اعلان جنگ می‌كنم خداوند قادر و توانا است.

**مطرف**: آيا اگر تو امروز حق بگويی ظلم و ستم تجاوزگران و ظالمان از بين می‌رود وگره گشاده می‌شود.

**سعيد**: (در حال خشم و اندوه) اين چه سخنانی است كه من از شما می‌شنوم؟ آيا كسانی مثل شما چنين سخن می‌گويند آيا پيامبران و وارثان آنان برای زندگی پوچ دنيوی چنين عشق ورزيده‌اند به خدا سوگند هر شهيدی كه در راه حق بر زمين می‌افتد زمين را زير قدمهای طاغوت‌ها بلرزه در می‌آورد اما ممكن است طغيان و تجاوز تا مدتی كوتاه ادامه پيدا كند، ولی هميشه در حال تزلزل، از امن و امان و راحتی محروم می‌باشد و نيز درخت پربار اسلام را بجز از خون شهدا، چيز ديگری نمی‌تواند سيراب كند و خون شهيد شهادت می‌دهد كه تا حال در امت اسلامی خير موجود است و كسانی هستند كه فقط برای خداوند جان خودشان را قربانی می‌كنند.

(شعبي و مطرف تحت تأثير سخنان سعيد قرار مي‌گيرند)

**شعبي**: ای أبا عبدالله (سعيد) معذرت می‌خواهم ما فقط برای حفظ جان تو حرص می‌ورزيم تا امت اسلام از شما استفاده نمايد زيرا تمام مردم مسلمان به علم و فقه تو نياز دارند.

**سعيد**: ای شعبی همچنانكه مردم مسلمان محتاج و نيازمند كسانی هستند تا آنان را مسايل فقه بياموزند همچنين بكسانی نياز دارند تا آنان را در مقابل تجاوزگران و طاغوتان درس ثبات و استقامت دهند.

**مطرف**: ای سعيد مقام و منزلت تو از ما برتر است ای شعبی او را رها كن والله من می‌بينم كه خون شهادت از صورت سعيد می‌چكد.

**سعيد:** اين آيه را تلاوت می‌كند: ﴿قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوۡلَىٰنَاۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٥١﴾ [التوبة: 51]. «(ای پيامبر اسلام!) بگو: جز آنچه را كه خداوند برای ما مقدر كرده است هرگز بما نخواهد رسيد او خير خواه ماست و اهل ايمان در هر حال بر خداوند توكل كنند».

(زندان بان دروازه را باز می‌كند و با سه نفر زندانی جديد وارد سلول می‌شود و سپس دروازه را می‌بندد و خارج می‌شود و تمام زندانيان در حال سكوت نشسته‌اند).

(يكی از زندانيان جديد به علماء نزديك می‌شود و خاموشی را می‌‌شكند و از مطرف بن عبدالله می‌پرسد).

**زنداني**: خداوند نفع شما را مداوم سازد در مورد مسئله‌ای مرا فتوی بده.

**مطرف**: اين دو تن از امامان و فقهای كوفه‌اند به تو فتوی خواهند داد.

**زنداني**: خداوند بر تو رحم كند اين‌ها چه كسانی هستند؟

**مطرف**: اين سعيد بن جبير و اين هم عامر شعبی است.

**سعيد**: اين هم مطرف بن عبدالله است.

**زنداني**: «لا حول ولا قوة إلا بالله» علمای اسلام زندان و شكنجه می‌شوند فاسقان و ستمگران آزادانه می‌گردند و تفريح می‌كنند.

(زندانی رو بسوی سعيد می‌كند و می‌پرسد)

ای امام در اين مسئله مرا فتوی بده من سه طلاق ياد كرده ام كه حجاج در جهنم است آيا زنم طلاق می‌گردد.

**سعيد**: از شعبی بپرس او تو را جواب می‌دهد.

(زندانی رو به شعبی می‌كند و می‌پرسد:) ای شيخ شما در اين مورد چه می‌فرمائيد؟

**شعبي**: ای مرد، اگر حجاج با اين همه جنايات و اعمال زشتی كه مرتكب می‌شود به جنت برود در آن صورت هيچ اشكالی ندارد كه تو با زنت بصورت حرام زندگی و معاشرت كني!

**زنداني**: سوگند به خدا قلبم را شفا بخشيدي.

(زندانی ديگری از شعبی می‌پرسد)

**زندانی دوم**: ای امام خداوند ياورت باد، آيا حجاج كافر است يا مسلمان؟

**شعبي**: (با مسخره) مسلمان

**زندانی دوم**: (معترضانه می‌گويد:) آيا به نظر شما حجاج ستمگر قاتل مسلمين، دشمن صالحين خوار كننده آزادگان و فرعون عرب، مسلمان است؟

**شعبي**: آری او به جبت و طاغوت ايمان دارد و اما به آيات قرآن كفر می‌ورزد.

**زندانی دوم**: آری اين درست و صحيح است.

(زندانبان داخل اتاق می‌شود می‌بيند همه زندانيان ساكت و خاموش نشسته‌اند و در فكر فرو رفته‌اند)

**زندانبان**: چرا هنگاميكه من داخل اتاق شدم همه ساكت و خاموش شديد؟

**سعيد**: خداوند به كسی رحم می‌كند كه خير می‌گويد و استفاده می‌كند يا سكوت می‌نمايد و در امن و امان می‌ماند.

**زندانبان**: ای شيخ من تو را فردی صالح می‌بينم پس تو دربارهء ياوران ظالمين چه می‌گويي؟

**سعيد**: ياوران ظالمين سگان جهنم‌اند و در روز قيامت مثل سگ عو عو می‌كنند.

**زندانبان**: در مورد من چه می‌گويي؟ آيا من از ياوران ستمكاران هستم؟

**سعيد**: نه ياوران ستمكاران كسانی هستند كه لباس‌های شما را می‌شويند و برای شما غذا تهيه می‌كنند و...

**زندانبان**: (در حال تعجب) من هم از گروه ظالمين هستم؟

**سعيد**: آری تو هم، و تو از گروه ظالمين هستی آيا تو در شكنجه دادن مخلوق خدا شريك آن‌ها نيستي؟

خداوند هنگاميكه فرعون و هامان را لعنت می‌كند در ضمن ارتشيان آنان را نيز مورد لعنت قرار می‌دهد.

﴿فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠﴾ [القصص: 40].

«فرعون ولشكريانش را مورد مواخذه قرار داديم و آن‌ها را در دريا غرق كرديم پس بنگر كه عاقبت ستمكاران چگونه است» و نيز می‌فرمايد: ﴿إِنَّ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُواْ خَٰطِ‍ِٔينَ ٨﴾ [القصص: 8]. «همانا فرعون و هامان و لشكريانشان همگی از خطا كاران بودند».

**زندانبان**: ولی من نمی‌توانم بگويم نه.

**سعيد**: اگر در تو سنگدلی مشاهده نمی‌كردند هرگز اين مسئوليت را به تو واگذار نمی‌كردند.

**زندانبان**: من در مقابل اين سمت حقوق دريافت می‌كنم، ‌و اگر اين مسئوليت را قبول نكنم فرزندانم گرسنه می‌شوند.

**سعيد**: رزق و روزی خداوند همه جا فراوان است برو در كار ديگری تلاش كن در ظلم و ستم شريك مباش و هر كسی با خداوند درست عهد و پيمان ببندد خداوند او را موفق می‌سازد زيرا می‌فرمايد:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق: 2- 3]. «هر كس پرهيزكار شود خداوند راه بيرون شدن (از مصائب جهان) را برای او می‌گشايد و از جائيكه گمان نبرد به او روزی می‌دهد و هر كس بر خداوند توكل كند خداوند او را كفايت می‌كند».

**زندانبان**: (برای دعا دست‌هايش را بسوی آسمان بلند می‌كند و می‌گويد:) خداوندا تو می‌دانی من نزد اين حكام ظالم و ستمگر خدمت می‌كنم و قلبم هميشه بر آن‌ها لعنت می‌فرستد، خداوندا من به تو پناه می‌برم از اينكه ظالم يا ياور ظالمين باشم، خداوندا اعمال گذشته‌ام را، درآينده راه نجاتی برايم بگشا.

پرده دوم

حجاج در دفتر استانداری بر سر كرسی نشسته و بر طرف چپ بسياری از دستيارانش وجود دارند در همين حال رئيس شهربانی وارد دفتر می‌شود.

**حجاج**: مجرمين سه گانه را يكی يكی بياوريد.

(مطرف بن عبدالله، آورده می‌شود)

**حجاج**: آنچه امير المؤمنين (عبدالملك بن مروان) دربارهء شما نوشته است می‌داني؟

**مطرف**: آری می‌دانم.

**حجاج**: آيا تو كافری يا مسلمان؟

**مطرف**: خداوند امير را اصلاح كند، همانا كسی كه تفرقه انداخته و پيمان شكسته و به امت اسلامی خيانت ورزيده و روش پيامبر اسلام ص را ترك نموده و مسلمين را بوحشت انداخته سزاوار كفر است.

**حجاج**: (در حال سرور و شادی به اطرافيان می‌گويد:) به كفر اعتراف نمود و جان خود را نجات داد او را آزاد كنيد.

**دستياران**: (بعضی به بعضی ديگر آهسته می‌گويند:) والله سخنان مطرف كنايه از حجاج بود.

(شعبی وارد اتاق می‌شود دربان آهسته در گوشش می‌گويد:) نزد حجاج به كفر اقرار كن و جان خودت را از مرگ نجات بده.

(حجاج به فكر فرو رفته و متوجه آمدن شعبی نمی‌شود، ‌وقتيكه سرش را بلند می‌كند او را می‌بيند)

**حجاج**: ای شعبی تو هم از كسانی بودی كه مخالفين ما را ياری كرده و در فتنه و فساد سعی و كوشش نموده‌اي؟

**شعبي**: خداوند امير را اصلاح كند، بعضی‌ها مرا نصيحت كردند تا چيزهائی بگويم و تو را راضی كنم و خداوند را ناراض، من هرگز به آن حاضر نمی‌شوم و با تو راست می‌گويم.

ای امير ما به فتنه‌ای كوركورانه مبتلا شده‌ايم و در آن فتنه از بيگناهان و متقيان و نيز از فاجران نيرومند و با قدرت نبوديم آنچه نشدنی بود رخ داد.

**حجاج**: (به دستياران) راست می‌گويد: والله اين‌ها از پاكان و متقيان نبودند تا بجنگند و نيز از فاجران نيرومند هم نبودند تا بر ما غلبه حاصل كنند ای شعبی برو ما تو را بخشيديم.

**حجاج**: (شيخ سوء و رأس الفتنة را بياريد)

(سعيد بن جبير داخل اتاق می‌شود)

**حجاج**: (خود را به نادانی می‌زند و می‌پرسد) تو كه هستي؟

**سعيد**: سعيد بن جبير (سعيد يعنی خوشبخت)

**حجاج**: نه تو شقی بن كسير هستی (شقی يعنی بدبخت)

**سعيد**: مادرم نامم و نام پدرم را از تو بهتر می‌دانست.

**حجاج**: تو و مادرت بدبخت هستيد.

**سعيد**: بدبخت كسی است كه اهل جهنم باشد آيا تو علم غيب هم داري؟

**حجاج**: چرا در اين مدت طولانی فرار كرده پنهان شدي؟

**سعيد**: آنچه حضرت موسيفرموده است كردم ﴿فَفَرَرۡتُ مِنكُمۡ لَمَّا خِفۡتُكُمۡ﴾ [الشعراء: 21]. «هنگاميكه از ظلم شما احساس خطر كردم از دست شما فرار نمودم».

**حجاج**: (با لهجه تند) بصورت کنايه با من صحبت می‌کني؟

(يعنی مرا به فرعون تشبيه می‌كني)

**سعيد**: من كه واقعيت را بيان می‌كنم.

**حجاج**: آيا تو كافری يا مسلمان؟

**سعيد**: (در حال خشم و اندوه) از روزی كه ايمان آورده ام كافر نشده‌ام.

**حجاج**: ای منافق، تو مدعی ايمان هستي؟ بخدا سوگند تو را به استخرهای مرگ می‌سپارم.

**سعيد**: (در حال ثبات و استقامت) پس مادرم در اسم گذاری‌ام به هدفش رسيده است چه چيزی بهتر از شهادت در راه خداوند و همجواری با سيدالشهداء حضرت حمزه .

**حجاج**: (بصورت مسخره و تهديد) تو در جوار خوارج و مرتدين قرار می‌گيری و ما تو را عوض دنيا آتش جهنم می‌دهيم.

**سعيد**: (در حال استقامت) اگر می‌دانستم جهنم در دست تو است پس تو را بجای خداوند پرستش می‌نمودم.

**حجاج**: هلاكت و تباهی برای كسی است كه از جنت اخراج می‌گردد و به جهنم وارد می‌شود.

(حجاج رشته كلام را عوض می‌كند).

**حجاج**: تو در بارهء‌ خلفاء ‌چه می‌گويي؟ وكدام يك از آن‌ها بهتر است؟

**سعيد**: (اين بحث را خاتمه می‌دهد و می‌فرمايد:) من وكيل مدافع و بايگان اعمال آن‌ها نيستم.

**حجاج**: خداوند كدام يك از آن‌ها را بيشتر دوست می‌دارد؟

**سعيد**: اين را فقط خداوند می‌داند چون از ظاهر و باطن همه كس اطلاع دارد.

**حجاج**: تو تصميم گرفته‌ای كه با من راست نگويي.

**سعيد**: من نمی‌خواهم به شما دروغ بگويم.

**حجاج**: دربارهء ‌معاويه چه می‌گويي؟

**سعيد**: من به نفس خويش مشغول هستم وقت ندارم تا اعمال ديگران را بررسی كنم و درباره‌ی آن‌ها فتوی صادر كنم.

**حجاج**: چرا از جواب خوداری می‌كني؟

**سعيد**: خوش بخت كسی است كه به عيب‌های خود مشغول باشد و به عيب‌های ديگران نپردازد.

**حجاج**: نظر تو درباره‌ی ‌جنگ علی و معاويه چه بود؟

**سعيد**: آن خون‌هايی بودند كه خداوند دست‌های ما را به آن آلوده نكرده پس ما بايد زبان خود را دربارهء‌آنان پاك نگهداريم.

**حجاج**: تو درباره‌ی ‌من چه می‌گويي؟

**سعيد**: تو نفس خويش را از من بهتر می‌شناسی

**حجاج**: ولی من می‌خواهم نظر تو را درباره‌ی خود بدانم.

**سعيد**: اگر من واقعيت را بيان كنم شايد شما بدتان بيايد.

**حجاج**: اگر چه بدم بيايد ولی می‌خواهم نظرت را درباره‌ی خودم بدانم.

**سعيد**: مرا ببخش.

**حجاج**: هرگز نه.

**سعيد**: بنظر من تو برخلاف دستورات قرآن و سنت پيامبر اسلام و روش خلفای راشدين عمل می‌كنی زيرا برای حفظ قدرت و ادامه سلطه خويش مرتكب اعمالی می‌شوی كه فردای قيامت سبب هلاكت و رسوايی تو می‌گردد.

**حجاج**: آيا من برای جهاد فی سبيل الله ارتش نفرستاده‌ام؟ و آيا برای فتح سند (پاكستان حالي) محمد بن قاسم را نفرستاده‌ام؟ و آيا در عراق امنيت برقرار نكرده‌ام؟

**سعيد**: آری، ولی تو بزرگترين ستمكار و خون آشام دنيا هستی پيامبر اسلامص ارشاد می‌فرمايد: «لَزَوالُ الدُّنيَا أَهْوَنُ عَلَى اللهِ مِنْ قَتلِْ امْرِءٍ مُسْلِمٍ» «زير رو شدن تمام دنيا نزد خداوند از كشتن يك فرد مسلمان به درجات آسان‌تر است». پس چه می‌شود حال كسيكه هزاران مسلمان را كشته است.

ای حجاج تو دوست می‌داری كه تمام مردم مسلمان برده‌ی‌ تو باشند و در كارهای خوب و بد، حق و باطل از تو اطاعت كنند در حاليكه دين اسلام چنين اجازه‌ای نمی‌دهد بلكه فقط در كارهای خوب و نيكو دستور اطاعت و فرمانبرداری می‌دهد پيامبر اسلام ص می‌فرمايد: «لا طَاعَةَ ‌لِمخلوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الخالِقِ» «اطاعت و پيروی از مخلوق در راه معصيت و نافرمانی خالق جايز نيست».

**حجاج**: (معترضانه) آيا تو دوست داری طمعكاران و در كمين نشستگان را رها كنيم تا ما را غافل‌گير كنند؟ هرگز نه بلكه لازم است قبل از اينكه آن‌ها ما را شام خود قرار دهند ما آن‌ها را صبحانه خود بگردانيم.

**سعيد**: ولی خداوند اين لقمه‌های مكروه را قبول ندارد كه قومی صبحانه و ديگری شام قرار گيرد.

ای حجاج اگر تو در روز قيامت پاداش خوب می‌خواهی پس چرا امارت دنيا را بر آخرت ترجيح می‌دهي؟

حال آنكه اين امارت امروز هست و فردا نيست.

(حجاج قدرت نمائی می‌كند و خشم خود را فرو می‌برد و رشته كلام را به جهت ديگری بر می‌گرداند).

**حجاج**: خداوند مرا از تو بيشتر دوست می‌دارد.

**سعيد**: خداند عالم غيب است و روز قيامت هر كسی پاداش اعمال خويش را می‌بيند و به هيچكس ظلم نمی‌شود.

**حجاج**: من همراه امام المسلمين (عبدالملك) هستم و تو همراه امام گروه تفرقه انگيز و فتنه گر (يعنی گروه مخالف دولت اموي).

**سعيد**: جماعت اسلامی طبق فرمان عبدالله بن مسعود عبارت است از «الجَمَاعَةُ ‌مَا وَافَقَ الحَقَّ وَإِنْ كُنتَ وَحدَكَ وَالفِتنَةُ هِی اِضطِهَادُ النَّاسِ فِی دِينِهِم» «جماعت اسلامی گروه و حزبی است كه موافق حق باشد اگر چه تو در آن تك و تنها باشی (يعنی اگرچه طرفداران آن كم باشند) و فتنه عبارت است از ظلم و ستم مذهبی بر مردم مسلمان».

**حجاج**: اين آراء و نظريات گمراه كننده شخصی تو هستند كه آن‌ها را به دانش آموزان خويش تلقين می‌كني.

**سعيد**: اين علم و دانش پيامبر اسلام ص است كه اصحاب كرام آن را از پيامبر اسلام ص و ما آن را از اصحاب كرام به ارث برده‌ايم.

**حجاج**: آيا می‌خواهی اموالی را كه ما برای اميرالمؤمنين جمع آوری كرده‌ايم، ببيني؟

**سعيد**: نه

**حجاج**: ای پسر از انواع و اقسام مختلف طلا، نقره، لباس و‌ جواهر و... مقداری بياور.

(خادم از همه انواع مقداری می‌آورد و پيش حجاج می‌گذارد)

**حجاج**: نظر تو درباره‌ی اين‌ها چيست؟

**سعيد**: اگر با شرايط صحيحی آن‌ها را بدست بياوريد خوب است.

**حجاج**: ‌با چه شرايطي؟

**سعيد**: اگر از راه حلال آن را بدست بياوری و در راه صحيح به مصرف برسانی بخل نورزی و حق آن را بپردازی خوب است.

**حجاج**: آيا تو دوست داری از اين‌ها چيزی داشته باشي؟

**سعيد**: نه، چيزی كه خداوند آن را دوست نمی‌دارد من آن را دوست نخواهم داشت.

**حجاج**: اين همه را بگزار من شنيده‌ام تو در طول زندگی هرگز نخنديده‌ای در اين چه رازی نهفته است؟

**سعيد**: من در زندگی دنيوی چيزی نديده‌ام كه مرا به خنده بياندازد، زيرا شخصی كه راه و مسيرش از بالای جهنم می‌گذرد و او نمی‌داند آيا پيروز مندانه عبور می‌كند يا در جهنم سرنگون می‌گردد، او چطور می‌تواند بخندد خداوند می‌فرمايد: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ٧١﴾ [مریم:71]. «هيچ يكی از شما باقی نخواهد ماند مگر آنكه به جهنم وارد می‌شود اين دستور قطعی پروردگار است».

**حجاج**: پس چرا ما می‌خنديم؟

**سعيد**: همه قلب‌ها برابر و مساوی نيستند و هر كسی به مسيری حركت می‌كند كه برای آن خلق شده است.

**حجاج**: آيا ساز و طبل گوش می‌كني؟ (نی آورده می‌شود و يكی نی می‌زند و سعيد گريه می‌كند).

**حجاج**: چه چيزی تو را وادار به گريه كرده است حال آنكه اين يك نوع بازی و خوشحالی است.

**سعيد**: بلكه اين يك نوع اندوه و پريشانی است زيرا صدای آن مرا به ياد روز بزرگی انداخت كه خداوند دربارهء آن روز می‌فرمايد: ﴿يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا ١٨﴾ [النبأ: 18]. «روزی كه صور دميده می‌شود. آنگاه همهء مرده‌ها از قبرها بسوی پروردگارشان می‌شتابند».

**حجاج**: می‌خواهی با سخنان پند آميزت مرا گول بزنی تا از تو درگذر كنم و تو را ببخشم.

**سعيد**: (شجاعانه) من از خداوند عفو و بخشش می‌خواهم نه از تو.

**حجاج**: (در حال خشم و اندوه) تو برای خودت يك نوع قتل انتخاب كن تا به همان صورت تو را بكشم.

**سعيد**: (جوانمردانه می‌گويد:) بلكه ای حجاج تو برای خودت صورت قتل را انتخاب كن به خداوند سوگند، به هر شكل و صورتی كه تو مرا می‌كشی روز قيامت به همان صورت خداوند از تو قصاص می‌گيرد.

**حجاج**: به خدا سوگند تو را بصورتی می‌كشم كه تا بحال هيچكسی را نكشته‌ام و بعد از تو هم هيچكس را نخواهم كشت.

**سعيد**: پس تو دنيای مرا خراب می‌كنی و من آخرت تو را.

**حجاج**: پسر شمشير و نطع را بياور (نطع يك نوع سفره پوستينی بود كه جلاد هنگام كشتن مردم آن را پهن می‌كرد تا زمين خون آلود نشود)

(جلاد شمشير و نطع را حاضر می‌كند)

**حجاج**: او را ببريد (جلاد سعيد را بسوی كشتارگاه می‌برد و سعيد هنگام خروج می‌خندد بعضی از تماشاچيان حجاج را از موضوع اطلاع می‌دهند).

**حجاج**: او را بياوريد (سعيد آورده می‌شود و حجاج از او می‌پرسد:) آيا تو نگفتی كه هرگز نمی‌خندی پس چرا الان خنديدي؟

**سعيد**: از اين خنده‌ام گرفت كه تو چقدر برای مخالفت با دستورات خداوند جرأت داری و خداوند چقدر نسبت به تو حليم و بردبار است.

**حجاج**: (در حال خشم ) اين مردك را بكشيد، او را بكشيد.

**سعيد**: آماده شهادت می‌شود و رو به قبله می‌كند و اين آيه را می‌خواند: ﴿إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٧٩﴾ [الأنعام: 79]. «من با ايمان خالصانه بسوی خدائی روی آوردم كه آفريننده آسمانها و زمين است و من هرگز از مشركان نيستم».

رويش را بسوی قبله نصاری (بيت المقدس) بگردانيد بسوی آن‌هائی كه در ميان خودشان تفرقه و اختلاف ايجاد كردند زيرا سعيد هم از جماعت و گروه نصاری است.

**سعيد**: (در حال تبسم اين آيه را می‌خواند) ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ﴾ [البقرة: 115]. «مشرق و مغرب از آن خداوند است پس به هر طرف روی كنيد بسوی خداوند روی آورده ايد».

**حجاج**: (در حال خشم) او را سرنگون كنيد صورتش را به سوی زمين برگردانيد.

**سعيد**: اين آيه را می‌خواند: ﴿۞مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ وَمِنۡهَا نُخۡرِجُكُمۡ تَارَةً أُخۡرَىٰ ٥٥﴾ [طه: 55]. «ما شما را از اين خاك آفريديم و هم در اين خاك بازتان می‌گردانيم و هم بار ديگر (روز قيامت) از اين خاك بيرونتان می‌آوريم».

**حجاج**: اين دشمن خدا را بكشيد چقدر زبانش برای قرآن خواندن روان است.

**سعيد‌:** «أَشْهَدُ أَنْ لاَّ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً‌ رَسُولُ اللهِ»

ای حجاج، اين كلمه را از من تحويل بگير تا روز قيامت با هم ملاقات كنيم (سپس چنين دعا می‌كند).

«اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطهُ عَلَى أَحَدٍ يَقتُلُهُ بَعْدِيْ» «خداوندا بعد از من حجاج را بر كشتن كسی مسلط نفرما».

پرده آخر

(حجاج برروی تخت خوابيده و در خواب عميقی بسر می‌برد ناگهان گريه و زاری می‌كند)

**حجاج**: مرا از دست او نجات دهيد مرا نجات دهيد مرا نجات دهيد مرا از دست او برهانيد او تصميم دارد مرا بكشد، مرا می‌كشد.

**خادم**: سرورم كيست؟ اينجا كه كسی نيست!

**حجاج**: (خاك بر سر) سعيد بن جبير است. او دارد مرا خفه می‌كند او مرا می‌كشد.

**خادم**: قربان حدود دو هفته است كه سعيد كشته شده است.

**حجاج**: تو بيهوده می‌گويی او نمرده است من الان او را ديدم مانند شتر مستی بر سرم حمله‌ور شد و قصد کشتن مرا داشت.

**خادم**: سرورم، اين‌ها همه اوهام و خواب‌های خيالی هستند سعيد مرده است تو خودت او را كشتي.

**حجاج**: نه، نه، من او را نكشتم من او را نكشتم بلكه آن‌ها (اشاره بسوی جلادان) او را كشتند.

**خادم**: تو يا آن‌ها به هر حال سعيد كشته شد و دفن گرديد.

**حجاج**: ای احمق تو می‌خواهی برايم شخصی را مرده تصور كنی كه الان بالای سرم ايستاده و دستش بر گلويم بود؟ (وای بر من حجاج، كه هيچكس سخنانم را باور نمی‌كند حتی خادمم (به خادم می‌گويد:) در را ببند مرا ول كن و برو خادم از اتاق خارج می‌شود می‌ايستد و با خود می‌گويد.

**خادم**: خداوندا تو پاك و منزه هستی هر كس را بخواهی عزت و ذلت می‌دهی يا احكم الحاكمين امروز ذلت و رسوايی حجاج برای وجود و عظمت و عدالت تو بزرگترين دليل و برهان بشمار می‌آيد.

(حجاج مجدداً بالای تخت می‌خوابد ولی بعد از لحظه‌ای اين صدا آويزه گوشش قرار می‌گيرد).

«بَلْ اِخْتَر لِنَفْسِكَ يَا حَجَّاج فَوَاللهِ مَا تَقْتُلُنِی قَتَلَةً إِلاَّ قَتَلَكَ الله ُمِثلَهَا فِی الآخِرَةِ»

(ای حجاج تو برای خويش قتل را انتخاب كن بخدا سوگند به هر صورتی كه تو مرا می‌كشی خداوند در روز قيامت به همان صورت تو را می‌كشد)

(حجاج وحشت زده می‌شود و دوباره سر صدا شروع می‌كند)

**حجاج**: آه از تو خواهش می‌كنم از تو خواهش می‌كنم مرا نكش، مرا نكش، مرا نكش، آه، آه...

(خادم وارد اتاق می‌شود)

**خادم**: سرورم چه شده؟ ناراحت نباش، نترس.

**حجاج**: چگونه نترسم؟ شكل و صورت سعيد مرا رها نمی‌كند مقابل چشمانم قرار دارد آن است، آيا تو او را نمی‌بيني؟

**خادم**: (آهسته می‌گويد:) چقدر عجيب است حجاجی كه هزاران مسلمان را بترس و وحشت انداخته بود، امروز از شكل و صورتی خيالی می‌ترسد.

**حجاج**: (سخنان خادم را می‌شنود:) ای احمق و نادان اين شكل نيست بلكه سعيد با تمام گوشت و پوستش است او برای كشتنم اصرار می‌ورزد.

**خادم**: (در حال مسخره) چرا اينقدر از مرگ می‌ترسي؟ حالا كه تو هزاران نفر را تا حال كشته‌ای امروز هم خودت لذت چيزی که به ديگران چشانده‌ای بچش.

**حجاج**: (در حال خشم) ای نادان تو برای مردنم خوشحال هستي؟ اگر زنده ماندم تو را برای مردم درس و عبرت قرار می‌دهم.

**خادم**: تعجب می‌کنم تو بر فراش مرگ هستی و تهديد می‌كني؟ قبل از مرگ لااقل لحظه‌ای به درگاه خداوند تواضع و گريه زاری كن ولی ستمكاری مثل تو كجا می‌تواند تواضع و گريه زاری نمايد خداوند درست فرموده است: ﴿وَلَوۡ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنۡهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٢٨﴾ [الأنعام: 28]. «اگر بار ديگر بدنيا برگردند باز هم اعمال زشتی را كه از آن نهی شده‌اند تکرار خواهند كرد همانا آن‌ها دروغ گو هستند».

(حجاج از بالای تخت بر زمين می‌افتد)

**حجاج**: آه، من با سعيد بن جبير كاری ندارم من با سعيد بن جبير كاری ندارم.

(خوف و وحشت حجاج افزون‌تر می‌گردد و با صدايی بلند جان می‌سپارد)

(و در حين مرگ حجاج اين آواز شنيده می‌شود ولی كسی صاحب آواز را نمی‌بيند)

«أعوذ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمۡ لِيَوۡمٖ تَشۡخَصُ فِيهِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ ٤٢ مُهۡطِعِينَ مُقۡنِعِي رُءُوسِهِمۡ لَا يَرۡتَدُّ إِلَيۡهِمۡ طَرۡفُهُمۡۖ وَأَفۡ‍ِٔدَتُهُمۡ هَوَآءٞ ٤٣﴾ [ابراهیم: 42- 43]. «هرگز مپندار كه خداوند از كردار ستمكاران غافل است بلكه (دانسته) كيفر ظالمان را بتأخير می‌افكند تا آن روزيكه چشم‌ها واله مانده و دل‌هايشان از شدت عذاب به دهشت و اضطراب افتاده است».